

بسمه تعالی

ادامه مباحث عام و خاص

یادآوری:

سال گذشته^۱ گفته بودیم:

۱. عام، مطابق اصطلاح اصولیون عبارت است از لفظی که اگر حکمی بر آن بار شود بر تمام افرادی که آن لفظ آنها را در بر می‌گیرد، بار می‌شود.
۲. «این تعریف با استفاده از عوارض و ویژگی‌های عام است. و به این معنی نیست که بدون وجود حکم، «عام» قابل تصویر نیست. بلکه به این معنی است که عام برای چیزی وضع شده است که چنین خاصیتی را در بر دارد. همچنین می‌توان گفت که در عام، تعدد دال و مدلول موجود است ... و به همین جهت «کل عالم» و «العلماء» عام هستند، چرا که تمام افراد و مصادیقی که این دو لفظ آنها را در بر می‌گیرد، تحت حکمی خواهند بود که بر این دو لفظ بار می‌شود. ولی «علما»، عام نیست چرا که ممکن است عالمی باشد که تحت حکمی که روی علما بار شده است، قرار نگیرد.
- به عبارت دیگر: «کل عالم» و «العلماء» عام است چرا که حکمی که روی آنها می‌نشیند (مثلاً اکرم العلماء و اکرم کل عالم)، بر تک تک مصادیق آن بار می‌شود. ولی «علما»، عام نیست چرا که حکم در «اکرم علماء»، الزاماً بر روی همه عالم‌ها، بار نمی‌شود و ممکن است برخی از عالم‌ها از تحت حکم خارج باشند.»^۲
۳. رابطه عام و افرادش رابطه کلی و جزئی نیست بلکه رابطه کل و جزء است.
۴. «عام»، لفظ «کل» (و یا لفظ «عالم» در «کل عالم») نیست، بلکه «کل عالم» عام است و «کل» و «عالم» بر روی هم (به نحو تعدد دال و مدلول که در کلام امام مطرح شد)، «عام» هستند؛ کما اینکه «العلماء»، که متشکل از «ال» و «علماء» است، عام است و یا نکره در سیاق نفی، که متشکل از «نکره و نفی» است، عام است»^۳
۵. «بحث عام و خاص مربوط به صورتی است که مقسم ما «جمله» نباشد (ولی اگر مقسم جمله باشد، جمله‌ها یا کلیه‌اند و یا جزئیه).

۱. ن. ک: جزوه سال سیزدهم اصول ص ۲۶۷-۳۱۳

۲. همان، ص ۲۷۷

۳. همان



پس عام به معنای مفهومی است که از لفظ واحد (العلماء) یا از تعدادی لفظ (کل عالم) استفاده می شود که در صورتی که موضوع حکم واقع شد، حکم را بر تمام اجزاء خود بار می کند. [توجه شود که اگر «العلماء» را نیز مرکب از «ال» و «علماء» دانستیم، می توانیم بگوییم عام از لفظ واحد فهم نمی شود]^۱

۶. خاص گاه به معنای «مخصّص» است که عام را تخصیص می زند و گاه به معنای «عام تخصیص خورده» است و گاه به معنای «مفهوم غیر عام» است. در صورت سوم باید توجه داشت که مفهوم خاص، در حقیقت یک مفهوم عام است که در قیاس با مفهوم اعم، خاص می باشد. مثلاً در «اکرم العلماء العدول»، «العلماء العدول» عام است ولی نسبت به «علماء» خاص است. همچنین در «اکرم النحاة»، «النحاة»، مفهومی است که تعریف عام شامل آن می شود ولی نسبت به «علماء» خاص است. و به همین بیان است که برخی از بزرگان عام و خاص را دو مفهوم اضافی دانسته اند.^۲ در صورت دوم: «اکرم العلماء» بعد از اینکه به وسیله «لاتکرم الفساق من العلماء» تخصیص خورد، و تبدیل شد به «اکرم العلماء العدول»، از عام تخصیص خورده، با عنوان خاص یاد می شود^۳ و در صورت اول: به «لاتکرم الفساق من العلماء» خاص می گویند.^۴

۷. رابطه عام و افرادش، رابطه کل و جزء است، در حالیکه رابطه مطلق و افرادش، رابطه کلی و جزئی است. و مهم ترین فارق بین این دو مبحث همین است.^۵

پس به عبارت دیگر: «در مطلق، حکم روی طبیعت قرار می گیرد و مقدمات حکمت ثابت می کند که حصه ای از طبیعت مدنظر نبوده است و لذا عقل می گوید که حکم بر تمام آنچه طبیعت بر آن صادق است، بار می شود؛ پس جریان حکم فقط بر طبیعت است و طبیعت آینه افراد نیست. البته به حکم عقل، حکم بر مصادیق بعد از تعلق حکم و جریان مقدمات حکمت بار می شود ولی در عام، جریان حکم از ابتدا به عنوان عام است و بدون نیاز به مقدمات حکمت بر افراد بار می شود (البته مطابق مبنای مشهور، حکم منحل به عدد افراد می شود و مطابق مبنای خطابات قانونیه، حکم بر عنوان عام می نشیند و عقلاً آن را بر افراد بار می کنند).

و گفته بودیم که آنچه مشهور، عموم احوالی می خوانند، در نظر امام، مستفاد از مقدمات حکمت است و لذا مطلق است.^۶

۱. همان، ص ۲۸۲

۲. تهذیب الاصول، سبزواری، ج ۱، ص ۱۲۳

۳. ن ک: نهاية الاصول، بروجردی، ص ۳۱۹

۴. جزوه سال سیزدهم اصول، ص ۲۸۲

۵. همان، ص ۲۸۵

۶. همان، ص ۳۰۰



۸. معروف بین اصولیون آن است که عام دارای ۳ قسم است و عام (که رابطه‌اش با افرادش، رابطه کل و جزء است) به سه گونه قابل تصویر است:

«وقتی می‌گوییم «کل رجل»، لفظی را استعمال می‌کنیم که موضوع له آن دارای اجزاء است و گویی از ابتدا آن اجزاء را مد نظر قرار می‌دهیم و به جای ذکر آنها، لفظ وضع شده برای «کل» را استعمال می‌کنیم. حال اگر «کل اجزاء» را به صورت واحد اعتباری لحاظ کردیم و حکم را روی آن واحد اعتباری قرار دادیم، عام مجموعی پدید می‌آید. و اگر وقتی «کل» را استعمال می‌کنیم و افراد را اراده می‌کنیم، افراد را جدای از هم و در عرض هم لحاظ می‌کنیم، به گونه‌ای که هر فرد موضوع علی حده‌ای برای حکم (و در عرض سایر افراد) است، عام استغراقی (یا شمولی) پدید می‌آید. و اگر وقتی «کل» را استعمال می‌کنیم و افراد را اراده می‌کنیم، افراد را جدای از هم ولی نه در عرض هم لحاظ می‌کنیم، به گونه‌ای که حکم روی تک تک افراد (ولی نه در عرض یکدیگر) بار می‌شود، عام بدلی پدید می‌آید (مثلاً اگر بگوییم «یکی از علما را اکرام کن»، حکم روی همه رفته است ولی اگر یکی را اکرام کرده باشد، حکم اطاعت شده است.)»^۱

۹. مرحوم نائینی، عام بدلی را از اقسام عام به حساب نمی‌آورد ولی سایر اصولیون عام بدلی را هم از اقسام عام می‌دانستند.

۱۰. ما درباره اقسام عام می‌گفتیم:

«ما باید قبل از تعلق حکم، موضوع را لحاظ کنیم تا دقیقاً حکم بر همان موضوعی که ما می‌خواهیم بار شود (و اصلاً بدون لحاظ موضوع امکان حمل حکم بر آن وجود ندارد).
حال گاهی موضوع به نحو مهمل لحاظ می‌شود و گاهی به نحو مبین.

اگر مهمل لحاظ شود به معنای آن است که حکم روی این طبیعت حمل شده است ولی نمی‌توان مقدمات حکمت را (و یا شیوع و عموم را) درباره آن بار کرد. و لذا اهمال به معنای لحاظ موضوع بدون توجه به آن است که آیا مقید به قیدی هست و یا مطلق است.

به عبارت دیگر در مقام اهمال، متکلم می‌گوید که حکم من روی این طبیعت (اگر طبیعت موضوع حکم است) و یا این عنوان (اگر عنوان مثل «علما» بدون «ال» موضوع حکم است) قرار گرفته است ولی من نمی‌خواهم بگویم که این طبیعت به نحو مطلق یا مقید، موضوع است و یا این عنوان به نحو عام یا خاص، موضوع است، بلکه می‌خواهم بگویم که این طبیعت یا این عنوان، فی‌الجمله دارای چنین حکمی هست (اگر چه ممکن است عام و مطلق باشد و یا خاص و مقید)



پس اهمال نمی تواند در مقام معنای لفظ باشد، بلکه در حدود طبیعت یا عنوان تصویر دارد.
با توجه به آنچه گفتیم می توان گفت:

متکلم، گاه می خواهد حکم را روی مجموعه‌ای از افراد قرار دهد، اما به این صورت که اگر بر یکی از آنها «حکم» بار شد، از سایرین کفایت کند (همانند واجب کفایی؛ با این فرق که در واجب کفایی، بدلیت در مکلفین است و در اینجا، بدلیت در موضوع است. یعنی به زید -خاصه- می‌گوییم «یکی از روزهای هفته را روزه بگیرد». که در این صورت موضوع حکم که روزهای هفته است، به نحو بدلی لحاظ شده است)

در این صورت، متکلم باید موضوع را به نحو کامل - و غیر مهمل - لحاظ کند و حکم را روی آن قرار دهد. اما نکته اینجاست که موضوع در اینجا «یکی از روزها» است و می‌دانیم نسبت این عنوان با هر یک از روزها، نسبت کلی و جزئی است و لذا نسبت مذکور نسبت طبیعت با مصادیق است.

البته نکته مهم آن است که، این مفهوم که برای طبیعت وضع شده است، از جهاتی با عام دارای شباهت است و آن اینکه، به سبب نوع لحاظ آن، شیوع آن بر افراد عام، محتاج جریان مقدمات حکمت نیست.

یعنی وقتی می‌گوییم: «یکی از روزهای هفته بیا»، مفهوم «یکی از روزها»، مفهوم عام نیست بلکه برای طبیعت «یکی از روزها» وضع شده است ولی چون در لحاظ این عنوان، «روزها» به نحو عام لحاظ شده است، می‌توان مدعی شد که صدق این مفهوم بر تک تک افراد، محتاج مقدمات حکمت نیست.

این قلت: گفته بودیم که مطلق، به هیچ وجه نسبت به افراد مرآتیت ندارد، پس چگونه با شنیدن لفظ مطلق (ایّ رجل)، افراد فهم می‌شود.

قلت: فهم افراد از لفظ ایّ نیست، بلکه از مجموع «هر یک از انسان‌ها» فهم می‌شود. و این ترکیب برای این طبیعت مطلق وضع شده است ولی این طبیعت در افراد (انسان‌ها) لحاظ شده است و لذا عموم افرادی آن از لفظ «انسان‌ها» و عموم احوالی آن از مقدمات حکمت استفاده می‌شود. (همانطور که حضرت امام در مقابل مرحوم آخوند مطرح کرده بودند)

اللهم إلا أن يقال: در بسیاری از موارد در عام بدلی، لفظ جمع به کار نرفته است و گاهی «ایّ العلما» استعمال می‌شود و گاهی «ایّ عالم» استعمال می‌شود. و در استعمال دوم، ما نمی‌توانیم عموم افرادی را از لفظ جمع استفاده کنیم. و لذا باید در مثل «ایّ العلما»، شیوع افرادی را محتاج مقدمات حکمت ندانیم (اگرچه لفظ مطلق است) ولی در مثل «ایّ عالم»، شیوع افرادی را هم از مقدمات حکمت استفاده می‌کنیم.



پس عام بدلی، مطلق است ولی برای صدق بر افراد خود محتاج مقدمات حکمت نیست. و به همین جهت است که می‌توان تقدم عام بدلی بر سایر مطلقات را به راحتی تصویر کرد.»^۱

نکته:

درباره عام مجموعی و عام استغراقی نکته‌ای را لازم است اشاره کنیم که سال گذشته در مطالب مربوط به این بحث، طرح نکردیم.

درباره فرق این دو عام، لازم است به ۴ صورت مختلف توجه کنیم:

۱. جملات موجبه خبری:

عام مجموعی: همه کتاب‌ها را در حالی که به صورت مجموعه واحد لحاظ شده‌اند، به کتابخانه بخشیدم.

عام استغراقی: همه کتاب‌ها را در حالیکه هر یک را مجزا لحاظ کرده‌ایم، به کتابخانه بخشیدم
هر دو این جملات در صورتی صادق هستند، که همه کتاب‌ها بخشیده شده باشند و اگر یک یا چند یا همه کتاب‌ها بخشیده نشده باشند، جمله‌ها کاذب هستند.

پس در این نوع از جملات هیچ فرقی بین عام مجموعی و عام استغراقی وجود ندارد.

۲. جملات موجبه انشایی:

عام مجموعی: همه کتاب‌ها را در حالیکه به صورت مجموعه واحد لحاظ شده‌اند، به کتابخانه ببخش.
عام استغراقی: همه کتاب‌ها را در حالیکه هر یک را مجزای از دیگری لحاظ کرده‌ایم، به کتابخانه ببخش.

در این صورت: اگر همه کتاب‌ها بخشیده شود، از هر دو عام اطاعت حاصل شده است (در عام مجموعی، یک اطاعت و در عام استغراقی به تعداد افراد، اطاعت حاصل شده است) ولی اگر یک کتاب بخشیده نشود، عام مجموعی یک عصیان شده است و اطاعت حاصل نشده است ولی در عام استغراقی، یک عصیان حاصل شده است و به تعداد کتاب‌های بخشیده شده، اطاعت حاصل شده است. (و لذا اگر هیچ کتابی بخشیده نشده باشد، در عام مجموعی باز هم یک عصیان حاصل شده است ولی در عام استغراقی، به تعداد کتاب‌ها، عصیان حاصل شده است)

همین طور است در جملات موجبه انشایی دیگر (مثل تمنی و ترجی و استفهام):

«ای کاش همه کتاب‌ها مال من بود»



اگر یک کتاب، مال من نشود ولی بقیه مال من شود، در این صورت «آرزوی عام مجموعی» اصلاً برآورده نشده است ولی آرزوی عام استغراقی به اندازه کتاب‌های تملک شده، برآورده شده است.

۳. جملات سالبه خبری:

عام مجموعی: همه کتاب‌ها در حالیکه همه کتاب‌ها به صورت مجموعه واحد لحاظ شده اند، به من داده نشده است.

عام استغراقی: هیچ کتابی در حالیکه به صورت مجزای از یکدیگر لحاظ شده‌اند، به من داده نشده است.

در این صورت اگر یک کتاب به من داده شده باشد، عام استغراقی کاذب است ولی عام مجموعی صادق است.

۴. جملات سالبه انشایی:

عام مجموعی: همه کتاب‌ها را در حالیکه به صورت مجموعه واحد لحاظ شده‌اند، به زید نده.

عام استغراقی: هیچ کتابی را در حالیکه مجزای از یکدیگر لحاظ شده اند، به زید نده.

در این صورت هم، اگر یک کتاب به زید داده شده باشد، عام استغراقی یک عصیان شده است و چندین اطاعت ولی عام مجموعی اصلاً عصیان نشده است. و تنها یک اطاعت شده است.^۱

اما نکته اینجاست که در جملات سالبه ممکن است عام مجموعی لحاظ شود ولی اگر یک جزء آن حاصل شود، عصیان حاصل شده باشد.

مثلاً اگر کسی از مجموع ۱۰۰ کاغذ یک تصویر بزرگ ساخته است و به دیگران می‌گوید به این کاغذها دست نزنید، لحاظ او به صورت عام مجموعی است ولی با دست زدن به یک جزء، عصیان حاصل شده است. در این صورت دست زدن به یک جزء یا ۱۰ جزء، یک عصیان است (و لذا عام استغراقی نیست) ولی چنین نیست که عصیان تنها در صورتی حاصل آید که در همه اجزا تصرف شده باشد.

پس:

برای اینکه بدانیم آیا عصیان در «جملات سالبه عام مجموعی» با اتیان یک جزء هم حاصل است و یا با اتیان همه اجزاء حاصل می‌شود، باید به ملاک نهی توجه شود.

